

## ایده «پیشرفت» در گفتمان آیت الله خامنه‌ای

محمدرضا جلیلی<sup>۱</sup>

### چکیده

شاید یکی از ره‌آورد‌های مدرنیته، توسعه و پیشرفت باشد. در دوران مدرن نه تنها افراد بلکه جوامع و کشورها نیز به دنبال پیشرفت‌اند و در این باب با یکدیگر رقابت نیز دارد. اما برخلاف تصور رایج این مفهوم دارای محتوایی جهانشمول نیست. از همین رو، این مقاله پرسش اصلی خود را درباره‌ی ایده «پیشرفت» در گفتمان آیت الله خامنه‌ای طرح کرده است. فرضیه مقله بر آن بوده که برخلاف نگاه اروپامحور غربیان و برخی از مقلدان آنها در کشورهای پیرامونی نمی‌توان معنای واحدی برای پیشرفت مدنظر داشت و از همین رو، هر تمدنی، از جمله تمدن ایرانی-اسلامی، می‌تولند و بلکه ذی‌حق است تا این مفهوم را با مبانی فکری خود بفهمد. یافته‌های تحقیق نشان داده است که یکی از دل‌های محوری گفتمان آیت الله خامنه‌ای ایده پیشرفت است، ولی ایشان این مفهوم را از معنای اروپامحور آن خالی کرده و سپس بر مبنای مبانی فکر اسلامی و انقلابی آن را بازسازی کرده‌اند. رویکرد تحقیق توصیفی-تحلیلی و شیوه جمع‌آوری داده‌ها اسنادی و کتابخانه‌ای بوده است.

**کلیدواژه‌ها:** ایده پیشرفت، توسعه، آیت‌الله خامنه‌ای، تمدن، تجدد.

### ۱. مقدمه

همان گونه که انسان بعد از تولد با پتانسیل زیست‌شناختی‌اش سیری به سوی کمال و پیشرفت دارد و از نوباوگی به سمت کودکی و بعد نوجوانی و جوانی و سالهای پختگی و در نهایت دوران سالمندی حرکت می‌کند، و در عین حال همین رشد و دگرگونی را در طبیعت پیرامون مشاهده می‌کند، برای مثال، شاهد آن است که وقتی بذری را در زمین می

۱. عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور، ایران، تهران. mohammadrezajalili.law@gmail.com

کارد نیل به رشد و شکوفایی دارد از همین رو به سمت تکامل خودش حرکت می کند، بنابراین می توان گفت که ایده پیشرفت از همان آغازین روزهای حیات بشری با مشاهده وضعیت خودش و طبیعت اطرافش به ذهن او خطور کرده بود. لذا شاید ایده پیشرفت و نیل به تکامل از اولین ایده‌ها و انگاره‌هایی بوده است که به ذهن بشر رسیده و درباره آن به تأمل و تفکر پرداخته است.

اما با این که ایده پیشرفت از سده‌ها و قرون ماضی در اکثر تمدن‌ها و تفکرات در اطراف و اکناف زمین جاری و ساری بوده است ولی با ظهور مدرنیته و تهاجم آن به کشورهای پیرامونی مانند بسیاری از موارد دیگر، این باور مطرح شد که ایده پیشرفت نیز مفهومی است که کاملاً وامدار تمدن غربی است و برای آن که پیشرفت و توسعه‌ای رخ بدهد باید در تقلید و گرته برداری از راهی باشد که غرب پیموده است. این باور نه تنها توسط متفکرین غربی تبلیغ و ترویج می شد بلکه متاسفانه روشنفکران و اهل تقلید در کشورهای پیرامونی، از جمله در کشورهای اسلامی، همین باور را پذیرفتند و مبلغ و مروج آن شدند. از منظر این افراد تمدن صرفاً همان چیزی است که در تاریخ غرب رخ داده است و گویی که الباقی سرزمین‌ها و اقالیم چیزی نبوده و نیستند جز برهوتی از بدویتی که اکنون باید مقلدین چشم و گوش بسته غرب باشند و به تعبیری که مارکس در مورد هندوستان به کار برد آنها فاقد تاریخ‌اند! و نه تنها گذشته (تاریخ) ندارند بلکه از این منظر حتی فاقد آینده نیز هستند؛ بنا بر این، اگر بخواهند آینده‌ای داشته باشند که مشتمل بر پیشرفت و توسعه‌ای باشد، چاره‌ای ندارند جز آن که راه تقلید از غرب را در پیش گیرند.

اما در مقابل این موج مرعوبیت و خودکم‌بینی در برابر غرب، متفکرین و لندیش‌مندان نیز بوده‌اند که آنچه که خود داشته‌اند را از گمشدگان لب دریای مدرنیته طلب نمی کرده‌اند و به دنبال ظرفیتهای تمدنی خود بوده‌اند. این دسته از متفکران هم در غرب و هم در شرق به انحای مختلف دیدگاه خود را مطرح کرده‌اند. شاخه غربی این نگاه را می توان از اردوآرد سعید (Edward Said) و گفتمان شرق شناسی آغاز کرد و تا پارادایم پسااستعماری (Postcolonialism) بسط داد. کسانی همچون گایاتری اسپیواک (Gayatri Chakravorty Spivak) و هومی بلبا (Homi K. Bhabha) در این خط فکری جای می گیرند. آنها با نقد تفکر اروپامحور (Eurocentric) در تمام زمینه، اصالت مفاهیم گفتمان اروپا را زیر سوال بردند. برای مثال، اسپیواک در مقالات متعددی نشان می دهد که مفهوم زن در فمینیسم اساساً استوار بر زن سفید پوست غربی است و جایی برای تجارب دیگر زنان سرتاسر جهان باقی نگذاشته است.

در جهان اسلام نیز متفکران متعددی در زمینه نقد نگاه اروپامحور و شیفتگی به مفاهیم غربی کار کرده‌اند. در ایران کسانی همچون جلال آل احمد با طرح مفهوم «غربزدگی» و متفکرانی همچون احسان نراقی و داریوش شایگان - در کتاب آسیا در برابر غرب (۱۳۷۸) - کوشیدند تا گفتمان بومی‌گرایی (بروجردی، ۱۳۸۴) را ترویج کنند. از متفکران همسو با این نگاه، در جهان اسلام، می‌توان از فرید العطاس نام برد که از «گفتمان‌های دگرواره در علوم اجتماعی آسیایی: پاسخی به اروپامحوری» (Alternative Discourses in Asian Social Science: Responses to Eurocentrism) سخن می‌گوید. همه این متفکران به نقد مفاهیم اروپامحور می‌پردازند چرا که آنها می‌کوشند تا تجربه اروپایی را امری جهانشمول و از همین رو، ضرورتاً مرجع قلمداد کنند.

آیت‌الله خامنه‌ای نیز در گفتمان و نظام فکری‌اش نشان داده که با مفاهیم اروپامحور زاویه داشته و آنها را به نقد می‌کشد. در همین راستا این مقاله پرسش اصلی خود را به ایده «پیشرفت» در گفتمان آیت‌الله خامنه‌ای اختصاص داده است. فرضیه مقاله این بوده است که برخلاف نگاه اروپامحور غربیان و برخی از مقلدان آنها در کشورهای پیرامونی نمی‌توان معنای واحدی برای پیشرفت هد نظر داشت و از همین رو، هر تمدنی، از جمله تمدن ایرانی-اسلامی، می‌تواند و بلکه ذی‌حق است تا این مفهوم را با مبانی فکری خود بفهمد. مقاله خواهد کوشید تا ایده پیشرفت را در گفتمان آیت‌الله خامنه‌ای بررسی کند و نگاه نقادانه ایشان به این مفهوم را مورد واکاوی قرار دهد.

## ۲. چهارچوب نظری: ایده پیشرفت

در تاریخ فلسفه یونان باستان مفهوم زمان چندان مورد توجه قرار نگرفته است. در فلسفه یونان صریح‌ترین اشاره به زمان را در فلسفه ارسطو می‌توان مشاهده کرد. وی تذکر می‌دهد که زمان را نمی‌توان با حرکت یکی دانست، زیرا در جهان حرکت‌های بسیاری وجود دارند، در حالی که زمان یکی است. اما به روشنی می‌توان ارتباط نزدیک میان حرکت و زمان را دریافت. حرکت در زمان روی می‌دهد و اگر حرکت را درک نکنیم، زمان را نیز درک نخواهیم کرد. ارسطو زمان را این‌گونه تعریف کرده است: «زمان عبارت است از شمارش حرکات بر حسب قبل و بعد» (موسوی کریمی، ۱۳۷۹: ۲۳). از آنجایی که پیشرفت مفهومی است که در بستر و طول زمان رخ می‌دهد، لذا عدم توجه به زمان متعاقباً عدم توجه به پیشرفت را نیز در پی دارد. تاریخ در نظر یونانیان دوری بود و آنها قائل بر نوعی تکرار بودند. حوادث اتفاق می‌افتادند ولی منجر به تحول در زمان نمی‌شدند، بلکه انتظار می‌

رفت که سیر تاریخ دوباره تکرار شود. زمان چیزی چرخنده بود به پیش می رفت ولی در محور خود و به دور خود می چرخید از همین رو نمی توان چندان از ایده پیشرفت در تاریخ فلسفه یونان باستان سخن گفت.

با ظهور فلسفه‌های تاریخ یهودی و مسیحی بود که مفهوم پیشرفت جای درک چرخه‌ای از زمان را گرفت. برخلاف تفکر یونانی که با درکی اساطیری از زمان بر این باور بود که تاریخ عرصه تکرار دوباره حوادث است و از این رو، از جهاتی قائل به هیچ گونه پیشرفتی نبود، نظام الهیاتی یهودی و مسیحی درکی خطی و پیشرونده از تاریخ را در نظر گرفت. از این منظر، تاریخ عرصه‌ای بود که مراحل پشت سر یک دیگر اتفاق می افتادند و هر مرحله نسبت به مرحله قبلی - حداقل در ترتیب گاهشمارانه - گامی به پیش بود و از این جهت پیشرفت در زمان قابل مشاهده بود.

اما اساساً آن چه که امروزه به عنوان «ایده پیشرفت» (The idea of progress) می شناسیم در اصل یکی از مفاهیمی است که در فلسفه تاریخ دوران مدرن غرب مطرح شده است و کوشیده تا به کلیت این تاریخ معنایی استعلایی بدهد. بر این اساس جهان - البته احتمالاً جهان غربی و نه دنیای دیگر تمدنها - با طلوع خرد و عقلانیت عموماً رو به پیشرفت دارد به صورتی که هر مرحله عالی تر از مرحله قبل است. در این چشم انداز اصولاً مدرنیته یا تجدد خردباوری و تلاش برای عقلانی کردن هر چیز، شکستن و ویران کردن عادت‌های اجتماعی و باورهای سنتی، همراه با پشت سر نهادن ارزش‌های سنتی و باور به اصالت علم تجربی، و عقلانیت بشری و محوریت انسان و اعتقاد به ایده پیشرفت، تعریف و توصیف شده است (احمدی، ۱۳۷۳: ۱۱). یعنی آن که «پیشرفت» ذاتاً یکی از مبانی تفکر مدرن و ماهیت مدرنیته است.

اصولاً فیلسوفان مدرن، «پیشرفت» را یک اقدام انسانی می‌دانند که مستلزم به کارگیری عقل انسانی برای ایجاد دنیای بهتری است که متناسب با نیازهای بشری باشد. نوسازی و نوگرایی و آرمان پیشرفت و عقلانیت از مؤلفه‌های اساسی مدرنیته‌اند. به نظر برخی از فیلسوفان غربی، تمدن غرب به دلیل ابتدا بر عقلانیت و علم، بهترین الگوی پیشرفت و تمدن بشری است. از نظر آنان، برای همه انسان‌ها و جوامع بشری، یک راه بیشتر برای پیشرفت وجود ندارد، و آن پیروی از عقلانیت و الگوی مدرنیته غرب است؛ یعنی همان عقلانیت خودبنیاد و سکولار که داعیه جهان‌شمولی و فرامرزی دارد (نکویی سامانی، ۱۳۸۶: ۱۲۳).

از جهاتی ایده پیشرفت در امتداد همان عصر روشن‌گری (Age of Enlightenment) قرار گرفته است. انسان مدرن با محور قرار دادن امور انسانی بر اساس آموزه اومانیسم و با

تفکیک حوزه عمومی از حوزه خصوصی و مقدم داشتن امر سکولار در عرصه زندگی این جهانی، عقل خودبنیاد خویش را در عصر روشن‌گری مبنا قرار داد که در نتیجه آن، افق پیشرفت برای آدمی به طور کامل دست یافتنی می‌نمود. از این‌رو، به فکر تسخیر ناکجاآبادها بر می‌آید. سرانجام ایده پیشرفت، دسترس به جایی است که روزگاری ناکجاآباد تلقی می‌شد. اما اینک به مدد تکنولوژی‌های بشر ساخته، دیگر ناکجاآباد برای انسان معنای خود را از دست داده و از آرمان به واقعیت تبدیل گشته است (بهروزلک، ۱۳۸۴: ۱۵۰). از این لحاظ می‌توان گفت که روشن‌گری یکی از بنیان ایده پیشرفت بوده است.

البته در غرب همه فلاسفه و روشنفکران طرفداران بی‌چون و چرای ایده پیشرفت نبودند و نیستند بلکه منتقدان رادیکالی نیز برای این ایده وجود دارد. سرودخولنان انحطاط و پیام‌آوران غروب خدایان در غرب کم نیستند. بیش از همه نیچه از نیهیلیسم پنهان در نفس ایده پیشرفت خبر می‌داد (شایگان، ۱۳۸۰: ۵۲). از نظر نیچه این جنون پیشرفت که در تمدن غربی جای گرفته است عاقبت به نیهیلیسم یا بی‌معنا شدن همه ارزشها می‌انجامد. چرا که انسان غربی با اومانیزم خودپرستانه‌اش خواسته تا به جای خدا بنشیند و راه را بر استعلا ببند. چیزی که از نظر هایدگر در نهایت به فاجعه خواهد انجامید.

فلسفه سیاسی اجتماعی مدرن که با طرح مسئله «عقلانیت خودبنیاد و فردگرایی انتزاعی»، ایده پیشرفت و بهبود را برای بشر غربی دنبال می‌کرد با فلسفه هگل برای این پیشرفت غایتی را نیز در نظر گرفت که همانا شکلی از پایان تاریخ بود. سیر تاریخ در مسیر پیشرفت خود در نهایت به نقطه‌ای می‌رسد که همه تضادها در آن حل و فصل شده است (مک کارنی، ۱۳۸۴: ۲۴۷). در ادامه همین اعتقاد به پیشرفت و تکامل بشر در اندیشه سیاسی مدرن غرب در اواخر قرن بیستم در نظریه کسان، همچون مک لوهان، تافلر، هانتینگتون و فوکویاما خود را نشان می‌دهد (تولنا، ۱۳۹۰: ۷۱). فوکویاما با این استدلال که انگاره‌های اقتصادی جوابگوی فهم سیر تاریخ در پایان آن نیست می‌کوشد تا به ایده‌آلیسم هگلی رجوع کند: «با وجود اینکه علوم طبیعی جدید تا حدود زیادی می‌تولند در مورد جهان ما روشن‌گر و تبیین‌کننده باشد، ولی تفسیرهای اقتصادی تاریخ، کامل و رضایت بخش نیستند، چرا که انسان صرفاً یک حیوان اقتصادی نیست. تفسیرهای مادی و اقتصادی نمی‌توانند حقیقت این مطلب را توضیح دهند که چرا دموکرات، یعنی هوادار اصل حاکمیت مردم و تضمین حقوق اساسی تحت حکومت قانون هستیم. به همین دلیل است که باید به یک تفسیر دوم و موازی از تاریخ رو آوریم؛ به تفسیری که نه صرفاً وجه اقتصادی انسان است، بلکه تفسیری که بیانگر آشکار ساختن کلیت (همه ابعاد) بشر باشد (فوکویاما، ۱۳۷۲: ۱۲)».

بنا بر این، باید سیر تاریخ بشر را نه از منظر اقتصادی بلکه از زاویه روح هگلی فهمید که مسیر پیشرفت آن در نهایت به «لیبرال دموکراسی» غربی می رسد. مقصدی که نه تنها اوج تاریخ غرب است بلکه دیگر ملل نیز باید از آن پیروی کنند.

بعد از جنگ دوم جهانی در ایده پیشرفت یک دگرگونی تکنیکی رخ داد و این مفهوم جای خود را به مفهوم جدید «توسعه» (Development) داد. اصولاً استفاده وسیع از اصطلاحات توسعه به عنوان چهارچوب مفهومی برای اطلاق به تغییرات بین المللی، ملی، نهادی و فردی و همچنین کاربرد این اصطلاح به جای «پیشرفت»، پدیده‌ای است که به دوران پس از جنگ جهانی دوم تعلق دارد. اصطلاح توسعه در دهه چهارم سده بیستم و به ویژه در دو دهه پنجاه و شصت میلادی با مفاهیمی چون رشد، نوگرایی، دموکراسی، خلاقیت، صنعتی شدن و پاره‌ای از تغییرات تاریخی و تکوینی مربوط به غرب مترادف شد. اصطلاح توسعه، که ابتدا توسط پژوهشگران و سیاستگذاران امریکایی (و در میان آنان) محبوبیت یافت و سپس به سرعت به اروپا و به ویژه به کشورهای کمتر صنعتی جهان معرفی شد، به رغم مفهوم نارسا و کمک آن در سطح جهان به بحث عمده سازمانهای بین المللی تبدیل شد (مولانا، ۱۳۷۱: ۲۴). اگرچه توسعه مفهومی به ظاهر جدید بود و دستگاه‌های متولی آن از جمله بانک جهانی و صندوق بین المللی پول آن را در قالب برنامه‌های کارشناسی به دیگر کشورها توصیه می کردند، ولی از نظر فلسفی و منطقی توسعه تالی همان ایده پیشرفت بود. در همین راستا، نظریه پردازانی نیز پیدا شدند که کوشیدند جهان را در قالب دو محور کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته تقسیم بندی کنند. در این وضعیت نیز باز همان نگاه اروپامحور حاکم است. معیارها برای پیشرفت و توسعه یافتگی همان است که در غرب رخ داده و متقابلاً هر آن چه که در شرق یا کشورهای پیرامونی به وقوع پیوسته است الزاماً بدویت و توسعه نیافتگی است، از همین رو، همان نگاه خطی نیز در این تئوریها دنبال می شود؛ حرکت از توسعه نیافتگی به توسعه یافتگی به شکل غربی آن.

### ۳. ایده پیشرفت در ایران معاصر

سابقه ورود مفهوم «پیشرفت» در ایران معاصر به روشنفکران عصر قاجاری باز می گردد. آنها این مفهوم را از گفتمانهای غربی به عاریه گرفتند و حتی چنان مجذوب آن شدند که خود لفظ را - «پروگره» - با تلفظ فرانسوی به کار می بردند و چنان وانمود می کردند که گویی در تاریخ بالابلند تمدن ایرانی و اسلامی این مفهوم هیچ مضمونی نداشته و از همین رو، اساساً ترجمه ناپذیر است. برای مثال امین الدوله خطاب به ملکم خان نوشته است:

«راستی بد می کنید، به کلی ترک ما گفته اید. بنده هم از لج جناب عالی تنبلی پیش گرفته، نه می نویسم نه می گویم، نه به پروگروه (Progrese) [ایده پیشرفت] کار دارم، نه معتقد به سیویلیزاسیون [تمدن] هستم... (نورایی، ۱۳۵۲:۱۱۲)».

نکته حائز اهمیت آن بود که این روشنفکران چند دوگانه متناظر درست کرده بودند. غرب پیشرفته در برابر شرق عقب مانده؛ و، دینی که موجب عقب ماندگی در مقابل سکولاریسمی که موتور توسعه و پیشرفت است. با همین دوگانه سازیهای جعلی آنها فلسفه‌ای از تاریخ ابداع کرده بودند که در طی آن ایران اسلامی به سبب همین اسلامیت عقب مانده بود و حال باید با ترک دین و معنویت به سمت توسعه و پیشرفت گام بر می داشت؛ به تعبیر آخوندزاده: «الان در کل فرنگستان و ینگی دنیا، این مسأله دایر است که آیا عقاید باطله یعنی اعتقادات دینیه موجب سعادت ملک و ملت است یا این که موجب ذلت ملک و ملت است؟ کل فیلسوفان آن اقالیم متفق آند در این که اعتقادات دینیه موجب ذلت ملک و ملت است در هر خصوص (آدمیت، ۱۳۴۹:۱۴۳)».

این تصور از دین به منزله عامل عقب ماندگی به تمام شئون تمدنی بسط و تعمیم داده می شد و می کوشیدند تا نشان بدهند همه کارهای دینی و شرعی ما، از جمله مناسک و آیینهای مذهبی، غلط است و همینها موجبات عقب ماندگی و مانع «پیشرفت» بوده است؛ برای مثال، آخوندزاده در نقد مناسک عاشورا چنین می نویسد: «بنای تعزیه را روزگاری دیلمیان و صفویان به اقتضای پولیتیکای خودشان رواج دادند. آن سبب حال از میان رفته، اما به هر کجا می روی، تعزیه برپاست. مگر مصیبت و درد خود آدم کم است که با نقل گزارش هزارساله اوقات خود را دائما تلخ بکند و به جهت عمل بی فایده از کسب و کار باز بماند؟ از این تعزیه داری اصلاً نه برای تو فایده ای است و نه به جهت امام (آدمیت، ۱۳۴۹:۶۸)».

آخوندزاده که در این فقره یکی از سرآمدان روشنفکری زمانه خودش بود و حملات زیادی به میراث دینی ایرانیان داشت در حالی که خود در چنبره تقلید از غرب غوطه‌ور بود، همان تقلید را هم درد و درمان تشخیص می داد و احتمالاً می خواست تا ملت به زعم او عقب مانده دست از تقلید از ارباب دین بکشند و در مقابل راه تقلید از غرب را در پیش گیرند تا «پیشرفت» کذایی حاصل شود: «ما دیگر از تقلید بی زار شده ایم. تقلید خانه ما را خراب کرده است. حالا در این صدد هستیم که قلاده تقلید را از گردن خودمان دور انداخته، از ظلمانیت به نورانیت برسیم و آزاد و آزاده خیال بشویم (آدمیت، ۱۳۴۹:۱۱۲)».

ایده پیشرفت چنان ذهن روشنفکران این دوره را اشغال کرده بود و آنها می کوشیدند با این خط کش تمدن ایرانی و اسلامی را دائماً بسنجند و معایب و مشکلات آن را که موجبات عقب ماندگی شده است استخراج کنند. در این راه، چنان مفتون و شیدای غرب شده بودند که گاه به ایده بسیار مضحکی می رسیدند. از جمله آن بود که آخوندزاده علت عقب افتادگی ما را در رسم الخط فارسی کشف کرد: «یکی از آثار شوم غلبه تازیان وحشی بر مرز و بوم ایران این است که خطی را به گردن ما بسته اند که به واسطه آن تحصیل سواد متعارف هم برای ما دشوارترین اعمال شده است. الآن منتهای تلاش و آرزوی مصنف کمال الدوله این است که ملت خود را باری از دست این خط مردود و ناپاک، که از آن قوم به یادگار هلنده است، خلاص کند؛ ملتش را از ظلمت جهلالت به نورانیت معرفت برسلند (آدمیت، ۱۳۴۹:۷۴).»

آخوندزاده برای آن که از این تئوری خود دفاع کند به دنبال تجارب مشابه جهانی می گردد و نمونه‌هایی نیز به زعم خود پیدا می کند. او بر این باور است که کشور روسیه به محض این که خط خود را تغییر داد بلافاصله رو به توسعه و پیشرفت نهاد: «پتر دید که خط قدیم روس ها مانع ترقی ملت است؛ در علوم، آن را ترک نموده، با حروف لاتین خطی نو ایجاد کرد. عوام و کشیشان و اشراف مملکتش بر مخالفتش برخاستند، فریاد زدند که دین ما از دست خواهد رفت... پتر به حرف حمقا اعتنا نکرده و در عزم خود مردانه بود... به سبب همین خط جدید آنا فآنا رو به ترقی نهاد (آدمیت، ۱۳۴۹:۱۴۸).»

آخوندزاده که در دفاع از این تئوری تغییر خط مساوی است با پیشرفت بلافاصله و مانع زدایی از توسعه، بسیار مصر و مصمم است، ولی برای این دفاع مطلقاً ادله‌ای ندارد و بلکه صرفاً فحاشی و ناسزا را پیشه خود می کند تا شاید از این جهت بتواند مخاطب را با خود همراه کند، از همین رو با عباراتی رکیک و توهین آمیز رسم الخط تمدن اسلامی را «نکبت خط قدیم» می خواند که احتمالاً از نظر او علت العلل «عقب ماندگی» است و به صرف تغییر این خط همه چیزهای مطلوب حاصل می شود: «دولت روس پس از تسخیر داغستان یعنی از دو سال پیش برای زبان های مردم آوار و چچن و چرکس الفبای جداگانه ای با حروف لاتین درست کرده اند و در مدارس آن جا، که تازه گشاده اند، خط جدید را تدریس می کنند و پاره ای کتاب های اسلامی را به همان خط برگردانده اند. آنان صاحب سواد و علم خواهند شد. اما اهل بسایط قفقاز، قریب به دو میلیون، از نکبت خط قدیم اسلام، مثل حیوان هنوز کور و بیسواد مانده اند (آدمیت، ۱۳۴۹:۷۶).»



همین خط سیر فکری درباره ایده پیشرفت را بیش و کم در دیگر روشنفکران عصر قاجاری مشاهده می‌کنیم. آنها عموماً غرب را کعبه آمال پیشرفت و شرف - از جمله ایران - را نمونه اعلای عقب ماندگی و توسعه نیافتگی می‌دیدند و می‌کوشیدند تا با تقلید و دین ستیزی راه غرب را دنبال کنند. ملکم خان در این باره می‌نویسد: «جامعه‌های غیر اروپایی هنوز به مرحله علمی نرسیده‌اند و بلید زمینه ترقی این ملل را با رواج تفکر علمی آماده گردانید. ولی چون معتقدات ایمانی پا بر جای است، بنیاد آن معتقدات را مورد حمله قرار داد؛ زیرا کمکی به ترقی نخواهد کرد و بر عکس، بر مقاومت اهل ایمان خواهد افزود (نورایی، ۱۳۵۲: ۴۶)».

سکه رایج تفکر روشنفکران صدر مشروطه عموماً نقد دین و حمله به دیانت است و دوگانه عقب ماندگی و پیشرفت را متناظر با دوگانه کاذب دیانت و بی‌دینی قرار می‌دهند، ملکم خان در همین زمینه به نبوت یورش می‌برد و می‌کوشد اصالت و حقانیت آن را مخدوش کند: «بلا اختیار بطلان ادیان خودشان را نیز از آن‌ها قیاس خواهند کرد و خواهند فهمید که اگر دین در دنیا لزوم می‌داشت، چرا چندین هزار سال خداوند عالم پیغمبر بر حقی نفرستاده که آن ادیان باطله را از روی زمین کم کند تا زمان حضرت موسی. مگر تا آن زمان این دنیا و این بندگان تعلق به او نمی‌داشت؟ یا مگر تا آن زمان خوابیده بود و بعد بیدار شده دید که دنیای او را ادیان باطله ملوث کرده‌اند. آن وقت به فکر فرستادن حضرت موسی و دیگر رفقاییش افتاد؟ (نورایی، ۱۳۵۲: ۴۷)».

با شکست تجربه روشنفکران مشروطه و برآمدن دولت پهلوی این گفتمان تقلید از غرب و تحقیر خویش‌نما کماکان باقی ماند و تکرار شد. در کل دوره پهلوی میراث روشنفکران صدر مشروطه جاری و ساری بود و هر دو شاه این سلسله از جهات متعددی فرزندان همان میراث شوم بودند. رضاشاه در طی دوران زعامت خودش مقلد چشم و گوش بسته غرب و تجربه نیم بند مدرنیزاسیون در ترکیه بود و مفهوم «پیشرفت» را به چنان حسیض ذلتی تقلیل داده بود که می‌پنداشت راه توسعه در ایران به روسری و حجاب زنان بسته است و از همین رو باید روسری از سر زنان و دختران کشید تا سیر تاریخ را از عقب ماندگی به پیشرفت و توسعه تغییر بدهد. در دوره پهلوی دوم نیز همین نگاه سطحی و قشری به مفهوم «پیشرفت» ادامه داشت و محمد رضا پهلوی در حالی به دنبال «دروازه‌های بزرگ تمدن» بود که هیچ درک عمیقی از ایده پیشرفت نداشت. برای مثال، در حالی که صنعتی سازی کشاورزی و اصلاحات ارضی که به تقلید از غرب و توصیه کارشناسان غربی انجام می‌شد به گسترش زاغه نشینی و نابودی اقتصاد کشاورزی منتهی شده بود (فوران، ۱۳۸۲: ۴۸۲). ویلیام سولیوان

نیز در نقد تفکرات تقلیدی و سطحی شاه و ارزیابی کارنامه او می نویسد: «شاه با اجرای برنامه‌های اصلاحی معروف به انقلاب سفید خود می‌خواست فقر و بی‌عدالتی را از کشور خود ریشه‌کن سازد و آن را به سوی دروازه‌های تمدن بزرگ هدایت کند ولی اجرای برنامه اصلاحات هم به علت نارسائی‌ها و عدم برنامه‌ریزی صحیح نتیجه‌مشتی به بار نیاورد (سالیوان، ۱۳۷۵: ۶۰)».

ناظرین داخلی نیز شعار شاه را منطبق با وضعیت واقعی جامعه نمی‌دید و آن را نقد می‌کردند. برای مثال، امام خمینی که در مقام رهبر انقلاب تحولات سیاسی و اجتماعی ایران را با دقت رصد می‌کرد در واکنش به این ادعا و شکافی که بین شعارها و واقعیت وجود داشت چنین می‌فرماید: «این آقای «دروازه تمدن بزرگ» ملاحظه نکرده خود تهران را، این محله‌های تهران را؟ آن طوری که آقایان نوشته‌اند چهل و چند منطقه هست که در این چهل و چند منطقه این زاغه‌نشینها، این چادرنشینها، اینهایی که خانه ندارند اصلاً، یا زیر زمین یک سوراخی پیدا کرده‌اند ... یا یک چادری درست کرده‌اند؛ ... آب ندارند، برق ندارند، اسفلت و اینها که دیگر هیچ ندارند، هیچ چیز ندارند بیچاره‌ها. اینها را از دهات بیرون کرده‌اند و اراضی دهات را گرفتند برای خودشان، و اینها آمده‌اند در تهران... (خمینی، ۱۳۷۶: ۳۲۴)»

بعد از انقلاب اسلامی نیز ایده پیشرفت از جهاتی در کانون توجه روشنفکران ایرانی ماند و شاید بتوان گفت شاخص این نحله کسی جز دکتر سید جواد طباطبایی نیست. از نظر طباطبایی ایده پیشرفت مفهومی مختص تاریخ غرب است و در مقابل تاریخ ایران و تمدن اسلامی درگیر زوال و انحطاط بوده است. این پژوهشگر در آثار متعددی از جمله در کتاب زوال اندیشه سیاسی (۱۳۷۶) و کتاب تأملی بر دیباچه انحطاط ایران (۱۳۸۰) می‌کوشد تا نشان دهد که کلیت تمدن ایرانی و اسلامی درگیر زوال و انحطاط بوده است و باید با تأمل در این انحطاط و اخذ مفاهیم فلسفی غرب از این عقب ماندگی خارج شود. دکتر طباطبایی نیز اگرچه بیان و زیبایی فنی و پیچیده دارد ولی از جهاتی همان نگاه روشنفکران صدر مشروطه را تکرار می‌کند. این که پیشرفت الزاماً همان است که غرب پیموده و ما نیز چاره‌ای جز دنبال کردن آن نداریم، سخنی عالمانه نیست بلکه تقلیدی است از یک گفتمان که صرفاً هژمونیک شده و استدلال مقبولی ندارد.

#### ۴. ایده «پیشرفت» در گفتمان انقلاب

انقلاب اسلامی تحول شگرفی بود که بسیاری از ساختارهای سیاسی و اجتماعی و فکری را در ایران دگرگون کرد. ویژگی اصلی انقلاب اسلامی اصالت آن بود. به دلیل همین اصالت

نیز برای ناظران بیرونی بعضاً ناشناخته مانده و از همین درک درستی از محتوای آن ندارند. به دلیل همین عدم درک درست گاهی ارزیابیهای شتابزده‌ای نیز از گفتمان انقلاب توسط ناظران داخلی و خارجی ارائه می‌شود که فی الواقع مصداقی در واقعیت ندارد. برای مثال، در مورد ایده پیشرفت که موضوع این مقاله است گاهی در فضاهای ژورنالیستی و غیرعلمی این باور ترویج می‌شود که گفتمان انقلاب نسبت به آن بی‌اعتنا است. در حالی که متفکران انقلاب تأملات قابل توجهی درباره آن داشته‌اند.

از نظر مبانی اسلامی انسان ذاتاً «کمال‌گرا» است و از همین رو ایده پیشرفت در فطرت آدمی قرار دارد: «اصلی‌ترین گرایشهای روانی انسان حب ذات و حب به کمالات ذات است که به دو شعبه اصلی علم و قدرت منشعب می‌شود، که یکی حب به بقا و ابدیت است و دیگری هم حب به ذات (مصباح یزدی، ۱۳۷۵: ۱۲)».

بنا بر این اصولاً تخالفی بین پیشرفت و گفتمان انقلاب وجود ندارد، بلکه آن چه مشاهده می‌شود خوانش اصیل و اسلامی این گفتمان از ایده پیشرفت است. برای مثال در حالی که متفکرین غربی پیشرفت را غالباً در چارچوبهایی مستقل از ارزشها و اخلاقیات طرح می‌کنند ولی از نظر آیت الله جوادی آملی پیشرفت یا توسعه «فرایندی است که متضمن رشد مداوم در ابزار و روابط مادی و معنوی و بنیانهای اقتصادی - اجتماعی می‌باشد و انسان در این جریان می‌تواند به کمال برسد. توسعه اقتصادی به معنای افزایش سرمایه، بر اساس خودمحوری و تکاثر، مذموم و راه شیطان است؛ اما توسعه اقتصادی و داشتن کارخانجات و مزرعه و امکانات مادی به منظور رفع نیاز نیازمندان، محبوب و مطلوب دین است (جوادی آملی، ۱۳۸۰: ۲۱۳)».

همین بیان و مضامین را می‌توان در نزد دیگر متفکرین اسلامی اصیل معاصر دید؛ کسانی که به جای آن که مقهور و مفتون آرا و نظریات غربیان و مقلدین آنها بشوند می‌کوشند تا از منظر مبانی اسلامی به پیشرفت و توسعه بنگرند و به نام پیشرفت دست به سلاخی ارزشهای الهی نزنند. برای مثال علامه طباطبایی در این باره می‌نویسند: «پیشرفت انسان در یک قسمت از معلومات، کافی برای قسمت دیگر نیست و مجهولات دیگر انسان را حل نمی‌نماید. درست است که علوم طبیعی چراغی است روشن که بخشی از مجهولات را از تاریکی درآورده و برای انسان معلوم می‌سازد، ولی چراغی است که برای رفع هر تاریکی سودی نمی‌بخشد... و در نهایت، علمی که از طبیعت بحث می‌نماید، اصلاً از مسائل ماوراءالطبیعه و مطالب معنوی و روحی بیگانه بوده و توانایی بررسی این گونه مقاصد که انسان با نهاد خدادادی خود خواستار کشف آنهاست، را ندارد (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۷۶)».

بنا بر این، مشاهده می‌شود که گفتمان انقلاب نه تنها ضد توسعه و پیشرفت و توسعه‌گریز نیست بلکه دست بر قضا نسبت به این مفهوم و راهکارهای اجرایی سازی آن اهتمام ویژه‌ای دارد و آن را بخشی از مبانی فکری خود قرار داده است. ولی تفاوت در نگاه تقلیدی و اروپامحور با نگاه اصیل و اسلامی است. برای مثال، در حالی که الگوی توسعه و پیشرفت سرمایه‌داری نئولیبرالیستی معاصر چیزی جز تاراج افسار گسیخته منابع طبیعی و محیط زیست نمی‌شناسد و همه اینها را به نام توسعه و پیشرفت توجیه می‌کند، ولی در گفتمان انقلاب اسلامی اگرچه باید توسعه و پیشرفت فناوری را در دستور کار داشت ولی «صنایع تجربی موظف‌اند در راستای تأمین سعادت و سلامت همه بشر جهت‌گیری کنند؛ چنان‌که مکلف‌اند حقوق طبیعی هر موجود دیگر را اعم از دریا و آبزیان هوا و پرندگان و استنشاق‌کنندگان از آن و نیز هر پدیده طبیعی دیگر را رعایت نمایند و هرگز به هلاکت نسل رضایت ندهند» (جوادی آملی، ۱۳۸۰: ۱۹۵). این دیدگاه مشخصاً در اصل پنجاه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این‌گونه بیان شده است: «در جمهوری اسلامی، حفاظت محیط زیست که نسل امروز و نسل‌های بعد باید در آن حیات اجتماعی رو به رشدی داشته باشند، وظیفه عمومی تلقی می‌گردد. از این رو فعالیت‌های اقتصادی و غیر آن که با آلودگی محیط زیست یا تخریب غیرقابل جبران آن ملازمه پیدا کند، ممنوع است.»

از همین رو، اساساً در گفتمان انقلاب بحث بر سر انتخاب استراتژی توسعه یا توسعه‌گریزی نیست بلکه همه دیدگاه‌ها بر ضرورت توسعه و پیشرفت تأکید دارند و اساساً آن را سرشته با ذات انسان و اهداف الهی اسلام می‌دانند، ولی تأکید نه بر پیگیری کردن یا نکردن توسعه بلکه بر سر چگونگی آن است که در الگوی اسلامی و ایرانی پیشرفت قطعاً باید ارزشهای اسلامی و الهی دخیل باشد. تجلی‌اعلای این فهم از ایده پیشرفت در گفتمان آیت‌الله خامنه‌ای مشاهده می‌گردد که در ادامه بررسی خواهد شد.

### ۵. ایده «پیشرفت» در گفتمان آیت‌الله خامنه‌ای

رهبر انقلاب در مجموعه بیانات و گفتارهای‌شان در موقعیتهای مختلف به مسئله پیشرفت و توسعه توجه کرده‌اند و اصولاً این مفهوم یکی از مهمترین دالهای گفتمان ایشان است. رهبری پیشرفت را در ذات کائنات مشاهده می‌کند و آن را بخشی از هستی‌شناسی عام انسان و طبیعت می‌داند. از نظر ایشان خداوند انسان را پیشرفت‌گرا و کمال‌جو و خواهان تعالی آفریده است و این خواست در کنه ذات انسان همچون یک گزینه قرار داده شده است: «پیشرفت انسان هرگز متوقف نمیشود. یعنی خدای متعال انسان را آنچنان آفریده

است که حرکت او به جلو در میدانهای مختلف، هیچ وقت به حد یقف نمیرسد. به هر مرحله‌ای که شما برسید - چه در مراحل مادی و چه معنوی - مطمئناً توقف در آن مرحله، برای انسان علاقه‌مند به پیشرفت، معنا ندارد. بنابراین پیشرفت، هم راه است، هم هدف است. باید دائم به حرکت ادامه داد و پیش رفت (بیانات مورخه ۲۲ مهر ۱۳۹۱).

رهبری تاکید دارند که مفهوم «پیشرفت» را تعمداً و با عنایت و التفات برگزیده‌لند تا آن را در قالب التزامات گفتمانی اصیل خودشان طرح کنند: «کلمه توسعه، یک بار ارزشی و معنایی دارد؛ التزاماتی با خودش همراه دارد که احیاناً ما با آن التزامات همراه نیستیم، موافق نیستیم (بیانات مورخه ۱۰ آذر ۱۳۸۹)». لذا بیلید در تأهل در باب لیده پیشرفت در گفتمان رهبری توأمان هم وجوهات سلبی و نقادانه و هم وجوهات ایجابی و سازنده را مد نظر داشت. یکی از موقعیتهایی که نگاه توسعه‌گرای رهبری را به نمایش گذاشته سنت نامگذاری سال نو است. مروری بر نامگذاری سالها که توسط ایشان انجام می شود نشان می دهد یکی از دغدغه‌های همیشگی رهبری معطوف کار و فعالیت است که علی القاعده خروجی آن توسعه و پیشرفت خواهد بود. مثلاً یکی از سالها «تولید ملی و حمایت از کار و سرمایه ایرانی» نامگذاری شده است که آشکارا جهت گیری توسعه‌گرای رهبری را نشان می دهد. اها این توسعه خیل لیده پیشرفت و الگوهای هأخوذ از غرب انجام نمی شود و بلکه مختصات خود را دارد. از همین رو رهبری تاکید دارد «ما اگر دنبال پیشرفت هستیم و پیشرفت علمی را شرط لازم پیشرفت عمومی کشور میدانیم، توجه داشته باشیم که مراد ما از پیشرفت، پیشرفت با الگوی غربی نیست (بیانات مورخه ۱۵ مرداد ۱۳۹۲)».

احتمالاً وقتی نسبت به یک مفهوم نگاهی منفی و منتقدانه طرح می شود، مخاطب می تواند از منتقد پرسد که با چه معیارهایی دست به نقد زده است. همین پرسش در اینجا نیز رخ می نماید که رهبری از چه منظری الگوی پیشرفت غرب را نامقبول تلقی کرده است. ایشان خود در توضیح این نکته می فرمایند: «پیشرفت کشورهای پیشرفته غربی نتوانست فقر را از بین ببرد، نتوانست تبعیض را از بین ببرد، نتوانست عدالت را در جامعه مستقر کند، نتوانست اخلاق انسانی را مستقر کند. اولاً آن پیشرفت بر پایه ظلم و استعمار و غارت کشورهای دیگر بنا شد (بیانات مورخه ۱۵ مرداد ۱۳۹۲)».

در این بیان ارزشهایی فهرست شده است که علی القاعده در وجه سلبی در الگوی پیشرفت غربی وجود ندارد پس بنا بر فرض مخالف باید در الگوی پیشرفت ایرانی و اسلامی حاضر باشد. این معیارها و ارزشها عبارت‌اند از: (در عرصه داخلی) فقرزدایی؛ رفع تبعیض؛ عدالت

اجتماعی؛ اخلاق انسانی؛ و (در عرصه خارجی و نظام بین الملل) پرهیز از ظلم و استعمار و غارت.

رهبری بر این باور است که اساساً انقلاب اسلامی باید یک خروجی و محصول مشخص داشته باشد تا آن را بتوان به عنوان نتیجه نهایی این فرایند به جهانیان معرفی کرد و این محصول چیزی نیست جز «الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت» که باید سرمشقی برای دیگر کشورها قرار بگیرد: «طراحی الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت در واقع ارائه محصول انقلاب اسلامی و طراحی یک تمدن جدید و پیشرفته در همه عرصه‌ها بر مبنای تفکر و اندیشه اسلام است. بنابراین افق کار باید بلندمدت و همراه با افزایش عمق دیده شود (بیانات مورخه ۱۴ اسفند ۱۳۹۱)».

نکته‌ای که در اینجا باید مورد توجه قرار بگیرد مصالح لازم برای طراحی چنین الگویی از پیشرفت است. از یک جهت الگوی پیشرفت غربی با معیارهای فقرزدایی؛ رفع تبعیض؛ عدالت اجتماعی؛ و اخلاق انسانی (در عرصه داخلی)؛ و پرهیز از ظلم و استعمار و غارت (در عرصه خارجی و نظام بین الملل)، نقد شده است و از جهتی دیگر سخن از الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت گفته می‌شود؛ حال در وجه ایجابی به غیر از معیارهای سلبی فوق‌الذکر از چه مصالحی برای طراحی این الگو باید مدد گرفت؟ پاسخ رهبری به این سوال اتکا به نوعی از «فرهنگ زندگی» است که بر مبنای بنمایه‌های «خردورزی»، «اخلاق»، و «حقوق» تکوین پیدا کرده و مصالحی عالی برای طراحی الگوی ایرانی-اسلامی پیشرفت در اختیار ما قرار می‌دهد: «باید ما به دنبال این باشیم که فرهنگ زندگی را تبیین کنیم، تدوین کنیم و به شکل مطلوب اسلام تحقق ببخشیم. البته اسلام بنمایه‌های یک چنین فرهنگی را برای ما معین کرده است. بنمایه‌های این فرهنگ عبارت است از خردورزی، اخلاق، حقوق؛ اینها را اسلام در اختیار ما قرار داده است. اگر ما به این مقولات به طور جدی نپردازیم، پیشرفت اسلامی تحقق پیدا نخواهد کرد و تمدن نوین اسلامی شکل نخواهد گرفت (بیانات مورخه ۲۳ مهر ۱۳۹۱)». بنا بر این، در طراحی این الگو باید همواره این ارزشها و اصول رعایت شود. برای مثال، رهبری خود نیز در هر نوعی از سیاستگذاری که طبق قانون در حیطه وظایف و اختیارات ایشان قرار می‌گیرد موضوع را اصولاً بر مبنای ارزشی استوار می‌کنند. مثلاً در بندی از «سیاست‌های کلی نظام در امور «امنیت فضای تولید و تبادل اطلاعات و ارتباطات (افتا)» آمده است با «حفظ فرهنگ و هویت اسلامی-ایرانی و ارزش‌های اخلاقی» یعنی طراحی الگو نباید صرفاً فنی و سخت افزاری باشد (مانند الگوهای غربی) بلکه باید آن الگو اساساً بر این پیش فرضها بنا شده باشد.

اصولاً منظور رهبری از الگوی پیشرفت بر خلاف مدل‌های توسعه غربی ناظر بر توسعه در یک موضوع خاص - مثلاً توسعه صنعت هوایی - نیست، بلکه ایشان الگوی پیشرفت را در طراحی ساختار کلان اجتماعی مدنظر دارند. به همین منظور ایشان چهار عرصه حیاتی ساخت اجتماعی را به عنوان مبانی بنیادین طراحی الگوی پیشرفت مدنظر قرار می‌دهند که اگر این چهار عرصه با توجه به مبانی ارزشی به سمت پیشرفت حرکت کند یک انقلاب عظیم پیشرفت‌گرایی در جامعه اسلامی رخ می‌دهد.

حوزه اول، پیشرفت در عرصه فکر است. این سطح توجیه‌تئوریک خود را از آیات قرآن اخذ می‌کند چرا که به تعبیر رهبری در قرآن به کرات توصیه‌هایی همچون «لقوم یفکرون»، «لقوم یعقلون»، «أفلا یعقلون»، «أفلا یتدبرون» دیده می‌شود.

سطح دوم عرصه علم است. نوآوری علمی و حرکت علمی و به سمت استقلال علمی حرکت کردن. پیشرفت علمی موتور محرک پیشرفت همه جانبه است و کشور را در مبانی فناوری توانمند و قدرتمند می‌کند و از وابستگی به خارج می‌کاهد. این عرصه یکی از ارکان حیاتی پیشرفت است.

سطح سوم، عرصه زندگی است، که مولفه‌هایی مثل امنیت، عدالت، رفاه، استقلال، عزت ملی، آزادی، تعاون، و حکومت را شامل می‌شود. اینها پیشرفت در زندگی عینی و روزمره را رقم می‌زنند و در واقع پیشرفت را برای شهروندان ملموس می‌کنند. وقتی پیشرفت در این مولفه‌ها رخ بدهد شهروندان از ثمرات پیشرفتهای زیرساختی بهره‌مند شده‌اند.

شاید در سه سطح فوق‌الذکر الگوهای توسعه غربی حرفی برای گفتن داشته باشند و مشابهتی ظاهری بعضاً دیده شود، وی سطح چهارم فقط مختص این الگو است چرا که پیشرفت در «عرصه معنویت» است. رهبری تأکید دارد «ما بایستی این الگو را جوری تنظیم کنیم که نتیجه آن این باشد که جامعه ایرانی ما به سمت معنویت بیشتر پیش برود (بیانات مورخه ۱۰ آذر ۱۳۸۹)».

بنا بر این، بررسی گفتمان رهبری در باب مفهوم توسعه نشان می‌دهد که ایشان اساساً این مفهوم - توسعه - را قبول ندارند چرا که تخته‌بند الزامات معرفتی خاص خودش است و به جای آن از مفهوم «پیشرفت» استفاده می‌کنند. از نظر ایشان الزامات توسعه‌ای که در غرب طرح شده و در جهان هوادار پیدا کرده با مجموعه اصول و ارزشهای اسلامی هماهنگ و همراه نیست چرا که نمی‌تواند فقرزدایی، رفع تبعیض، عدالت اجتماعی، اخلاق، و معنویت را متحقق کند. لذا ایشان قائل بر طراحی یک الگوی ایرانی-اسلامی پیشرفت هستند

که عاری از آن معایب باشد و بتواند هم کشور را به پیش برد؛ هم ارزشهای اسلامی را متحقق کند؛ و هم از آسیبهای الگوی غربی بری باشد.

## ۶. نتیجه گیری

ایده پیشرفت از جهاتی اندیشه‌ای قدیمی است. انسان از همان آغاز حیات بر روی کره خاکی به دنبال آن بوده که از آن چه که هست پیشتر برود. از همین رو، می توان گفت ایده پیشرفت در اکثر تمدن‌ها و نظامهای فکری در شرق و غرب جهان وجود داشته است. از همین رو، می توان ایده پیشرفت را در تمدن‌ها و نظامهای فکری مختلفی مورد بررسی و واکاوی قرار داد؛ که این تحقیق پرسش اصلی خود را معطوف ایده «پیشرفت» در گفتمان آیت الله خامنه‌ای طراحی کرده بود.

با این حال اگرچه این ایده در تحقق تاریخی خودش متکثر و چندگانه بوده است و می توان برای مثال از ایده پیشرفت در تمدن هندی یا چینی و یا اسلامی سخن گفت ولی با شکل گیری امپریالیسم معرفتی غرب - که نوع مشهور آن همان گفتمان شرق شناسی است - ایده پیشرفت تبدیل به یکی از مفاهیمی شد که به نفع اروپامحوری کاملاً مصادر شد. این نگاه به ایده پیشرفت نه تنها توسط مبلغین گفتمان شرقشناسی در جهان اسلام ترویج شد بلکه روشنفکران و روزنامه نگاران و نویسندگان جهان اسلامی و ایرانی نیز بعضاً با خودباختگی در برابر این گفتمان مقهور آن شدند و دست به ترویج این باور زدند که پیشرفت یعنی آن چه در غرب رخ داده را تمنا کردن.

اما در مقابل این نگاه مغلوب غرب کسانی نیز بودند که اسیر این امواج ایدئولوژیک نشدند و پیشرفت و توسعه را با مبانی فکری و تمدنی خود تحلیل کرده‌اند. در همین راستا بررسی گفتمان آیت الله خامنه‌ای نشان داده است که ایشان در منظومه فکری‌شان تقید خاصی به پیشرفت دارند و آن را یکی از ارکان تمدن نوین اسلامی می دانند که باید به سمت آن حرکت کرد و چشم انداز ایران اسلامی را بر مبنای آن تعریف می کنند اما آن را با مبانی فکر اسلامی و ارزشهای الهی می فهمند.

برای مثال، در حالی که ایده پیشرفت در وضعیت معاصر، که تحت سیطره سرمایه داری نئولیبرالیستی است، با بی اعتنایی به همه ارزشهای انسانی و اخلاقی و الهی صرفاً به دنبال توسعه فناوری و کسب بازار بیشتر است، ولی الگوی پیشرفت در گفتمان آیت الله خامنه‌ای هر گونه پیشرفت را منوط به حفظ ارزشهای انسانی و اخلاقی و الهی می داند. یا در حالی که توسعه در الگوی غربی آن با تاراج و تخریب محیط زیست رخ داده که فجایع آن را



امروزه در قلب انواع و اقسام بلایای طبیعی و آلودگی‌ها و نابودی منابع طبیعی شاهد هستیم؛ ولی پیشرفت در اندیشه رهبری الزاماً باید همراه با حفظ و حراست از محیط زیست باشد. بنا بر این، گفتمان رهبری را می‌توان در چارچوب الگوهای فکری توسعه‌گرا طبقه بندی کرد، البته با این تفاوت که توسعه و پیشرفت مدنظر ایشان کاملاً در چارچوبهای اسلامی و ایرانی و با ارزشهای الهی و اخلاقی طراحی شده است و مطلقاً الگوی غربی را مد نظر نداشته بلکه کاملاً نگاه نقادانه‌ای به آن دارد.

## کتاب‌نامه

- احمدی، بابک (۱۳۷۳)، *مدرنیته و اندیشه انتقادی*، تهران، نشر مرکز.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۸۴)، *متفکران ایرانی و غرب*، تهران، نشر فرزاد روز.
- بهروز لک، غلام رضا (۱۳۸۴)، «سیاست و مهدویت، تهیه و تدوین موسسه آینده روشن» (پژوهشکده مهدویت)، قم، نشر حکمت رویش
- توانا، محمدعلی (۱۳۹۰)، «اسلام و نظریه پایان تاریخ، مجله تاریخ اسلام در آینه پژوهش»، سال هشتم، شماره سوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، ۷۱-۸۵
- خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۲)، *مجموعه بیانات و گفتارها*، سایت شخصی.
- خمینی، روح الله (۱۳۷۶)، *صحیفه نور*، تهران، انتشارات موسسه تروج و نشر آثار امام خمینی.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۷)، «دولت و توسعه اقتصادی در ایران». فصلنامه مطالعات راهبردی، (۱۱)، ۱۷۹-۲۰۶.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹)، *امام مهدی (عج) موجود موعود*، قم، انتشارات اسرا.
- سالیوان، ویلیام؛ و پارسونز، آنتونی (۱۳۷۵)، *خاطرات دو سفیر: اسراری از سقوط شاه و نقش آمریکا و انگلیس در انقلاب ایران*، ترجمه محمود طلوعی، تهران، نشر علم.
- شایگان، داریوش (۱۳۷۸)، *آسیا در برابر غرب*، تهران، نشر فرزاد روز.
- شایگان، داریوش (۱۳۸۰)، *افسون‌زدگی جدید یا هویت چهل تکه*، ترجمه فاطمه ولیایی، تهران، نشر فرزاد روز
- فوران، جان (۱۳۸۲)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات خدمات فرهنگی رسا.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۷۲)، «فرجام تاریخ و واپسین انسان»، (ترجمه مقدمه کتاب پایان تاریخ و آخرین انسان)، ترجمه علیرضا طیب، مجله سیاست خارجی، شماره دوم و سوم.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۷۶)، *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، تهران، نشر کویر

- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۰)، *دییایچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، تهران، انتشارات نگاه معاصر.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۸۵)، *معنویت تشیع به ضمیمه چند مقاله دیگر*، با مقدمه علامه حسن زاده آملی، قم، انتشارات تشیع.
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۵)، «انسان و میل به جاودانگی»، نشریه پاسدار اسلام ۱۳۷۵ شماره ۱۷۸.
- مک کارنی، جوزف (۱۳۸۴)، *هگل و فلسفه تاریخ*، ترجمه اکبر معصوم بیگی، تهران، نشر آگه.
- موسوی کریمی، سید مسعود (۱۳۷۹)، «زمان چیست»، مجله نامه مفید ۱۳۷۹ شماره ۲۳.
- مولانا، حمید (۱۳۷۱)، *گذر از نوگرایی*، مترجم یونس شکرخواه، تهران، انتشارات مرکز مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
- نقاشیان، بیتا، و مروجی، احسان. (۱۳۹۳). «ایده پیشرفت»، مفهوم، سیر تکوین و بازتاب آن در علوم اجتماعی، همایش علمی زبان، مفاهیم و واژگان علوم اجتماعی.
- نکویی سامانی، مهدی (۱۳۸۶)، «دین در دنیای مدرن»، فصلنامه معرفت ۱۳۸۶ شماره ۱۲۳.
- نورایی، فرشته (۱۳۵۲)، *تحقیق در افکار میرزا ملکم خان ناظم الدوله*، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.